

گزارش بیست و ششم جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم (بخش دوم)
امیر جواهری لنگرودی

amir_772@hotmail.com



توضیح:

طی هفته نهم بیست و ششمین، جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد روزهای دوشنبه دوازدهم (۱۲) مهر برابر چهارم (۴) اکتبر و سه شنبه سیزدهم (۱۳) مهر برابر پنجم (۵) اکتبر به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

در صبح روز دوشنبه خانم سارا روزدار، خواهر عادل روزدار، زندانی سیاسی اعدام شده در کشتار تابستان ۶۷ در زندان گوهر دشت با حضور در دادگاه و عصر دوشنبه چهارم اکتبر آقای حسن گلزاری عصر سه شنبه پنجم اکتبر از طریق ویدئو از کانادابه عنوان شاهد و شاکی در دادگاه بعنوان پانزدهمین شاکی و شاهد بعد از خانم ها و آقایان :

- ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمروودی ۴-
- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی
- ۸- مهدی اسحاقی ۹- علی اکبر بندلی (اکبر بندعلی) - ۱۰ مسعود اشرف
- سمانی ۱۱- سولماز علیزاده ۱۲- احمد ابراهیمی ۱۳- فریدون نجفی آریا
- ۱۴- خانم سارا روزدار در این دادگاه شهادت داده‌اند.

در این یادداشت اظهارات حسن گلزاری زندانی سیاسی سابق ساکن کانادا که از طریق ویدئو اسکایپ بخش دوم، روز سه شنبه سیزدهم (۱۳) مهر با دادگاه استکهلم را انعکاس می دهد.

فرازهایی از شهادت حسن گلزاری از شاکیان و شاهدان دادگاه حمید نوری در دومین جلسه اظهارات اش در دادگاه استکهلم از طریق ویدئو اسکایپ!

***- به گمان من دو جلسه اظهارات حسن گلزاری، خاصه نشست دومش در برخورد با وکلای مدافع حمید نوری، که دنبال تناقض در دل اظهارات حسن گلزاری می گشتند؛ بغایت مستدل، بابرشهای کوتاه، و انتخاب مفاهیم پُرکشش و محکم به خدمت گرفته می شد که در عمل، جوهر پرسش های تکراری آنان را به ضد ادعاهای وکلای مدافع نوری بدل می نمود. این نوع استحکام در کلام، حتی در رابطه با مورد معنی ریاست دادگاه را به دخالت گری و داشت و کلام وکیل مدافع نوری "دانیل مارکوس" را قطع کرد و او نیز مجبور به عقب نشینی شد. از این همه اعتماد بنفس آنجا که به وکلای مدافع حمید نوری با محکمی می گوید: « من مطلقا نیازی به تغییر حرف هام ندارم. من هشت سال زندگی ام را دادم. فکرش را هم نمی کردم که بعد از سی و سه (۳۳) سال، ممکنه کسی بیاد این سؤال ها را از من بکند، من تاریخ را یکی و دو روز، پائین و بالا بکنم. و او دنبال تناقض بگردد. من تاریخ نگار که نیستم.»، بعبارتی وکیل مدافع حمید نوری به شیوه همیشه ی گی اش دنبال تناقض از حرف های شاکی می گشت! که رئیس دادگاه مداخله کرد و سؤال را تکراری دانست و قطع کرد. وکیل نوری نیز عقب نشینی کرد!**

***- در جای دیگری حسن گلزاری به وکیل مدافع نوری "دامیل مارکوس" می گوید: شما الان اشتباه کردید، من هم ممکنه اشتباه بکنم!! من الان باید به شما بگویم؛ دروغ می گویی! اشتباه کردید!**

باید به این حد اعتماد به نفس حسن گلزاری در رویی با وکیل مدافع نوری تبریک و خسته نباشید گفت!

***- نکته ای که در باب وصل شدن حسن گلزار به دادگاه استکهلم از طریق ویدئو اسکایپ گفتنی است. حضور نمانیده قضایی دولت کانادا بود که برای رعایت پروتکل دولت کانادا بر آن بود که حسن گلزاری باید با ماسک ظاهر گردد. رئیس دادگاه سوئد، خواستار این بود که او ماسک نداشته باشد که چهره اش از طریق اسکایپ قابل رویت باشد. نمانیده**

قضای کانادا پذیرفت. سرانجام رئیس دادگاه سوئدقاضی ساندر رضایت داد و شهادت حسن گلزاری باماسک داشتیم پیش رفت!

***- حسن گلزاری: سعی می کنم کوتاه حس خودم را بگویم؛ چون نمی خواهم خودم را در آن فضا ببرم. یک حسم این بود، این چه سلاخی انسانی بود که من دارم می بینم و تمام دنیا در برابرش سکوت کرده و دارد تماشا پیش می کند؟ نه خدایی، نه مادروپدیری و نه دوستی، هیچکس نیست که آخربه داداین بچه های بیگناه برسد. حس بسیار استثنایی و خیلی غم انگیزی است. حس کاملاً بی پناهی داریم! تنها چیزی که در آن لحظات می تواند به تو کمک بکند، عشق عمیق ات باید به انسانیت باشد، همین و همین و همین و نمی توانم بیشتر از این توضیح بدهم!**

فضای عمومی اظهارات حسن گلزاری از کانادا از طریق ویدئو اسکایپ، دومین روز سه شنبه!

یک توضیح لازم:

پیشتر هم در یادداشت مربوط به خانم سولماز علیزاده پنجشنبه ۱ مهر ۱۴۰۰ برابر با ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۱ از کانادا آوردم: طبق قانون قضایی کانادا، موقع شهادت باید نماینده ای از دستگاه قضایی آن کشور در موقع اظهارات شاکی و شاهد در محل باشد تا کل مطالب ردوبدل شده از فارسی به زبان انگلیسی برای آن نماینده دستگاه قضایی کانادا ترجمه شود. از اینرو دادگاه امروز تا آمدن مترجم با کمی تاخیر شروع به کار کرد.

رئیس دادگاه: ضمن سلام به آقای حسن گلزاری اعلام داشت: از روز گذشته دادستان ها چندسؤال باقی مانده از شما دارند. آنها شروع می کنند.

حسن گلزاری: خواهش می کنم، بفرمایید!

دادستان: سلام دوباره حسن آقا، من درباره روایت قبلی تان روز دوشنبه شما تعریف کردید، می خواهم بازگردم و چند سؤال تکمیلی در راستای همان از شما بپرسم.

حسن گلزاری: بله بفرمایید!

دادستان: شما اینگونه گفتید؛ بعد از اینکه در کمیته بودید، شما را به سلول انفرادی می برند. بعد هم اضافه کردید - تا جائیکه به خاطر می آورید - در سه مورد از شما بازجویی شده است. دفعه قبل پریروز شما گفتید؛ دفعه اولی که شما را منتقل کردند، دوازده (۱۲)، سیزده (۱۳) روز بعد از آنی بود که شما را به سلول انفرادی منتقل کرده بودند.

حسن گلزاری: بله - دقیق نمی دانم - ولی حدودا بله!

دادستان: بعد گفتید؛ آخرین بار دفعه سوم، او آخر شهریور ماه بوده است.

حسن گلزاری: کاملا درست است!

دادستان: حالا شاید شما پریروز بحث اش را کردید و من متوجه نشدم، ولی خاطرتان می آورید، دفعه دوم کی بوده است؟

حسن گلزاری: دفعه دوم چند روز بعد از دفعه اول بوده است. زمان هایش به هم نزدیک بوده است.

دادستان: خوب، من اینگونه ای فهمیدم که در دفعه دوم هم "لشکری" و هم "عباسی" در بازجویی شرکت داشتند؟

حسن گلزاری: بله کاملا درست است!

دادستان: خوب شما می توانید توضیح دهید که در آنجا چه اتفاقی افتاد و در آن بازجویی دوم چه شد؟

حسن گلزاری: بار دوم مد نظر شما است یا سوم؟

دادستان: بار دوم!

حسن گلزاری: دفعه دوم، مطمئن هستم که هم "لشکری" و هم "عباسی" بودند. یک پاسداری هم سری اول و هم سری دوم با چشم بند، مرا به داخل یک اتاقی بردند و گفت؛ روی صندلی بنشینم. - صندلی که رویش کاغذ برای نوشتن می گذارند - روبه دیوار بودم. کاغذی جلویم گذاشتند. اینها همیشه ی یک سری سئوالاتی می کنند که اسمت را بنویس و فامیلت را بنویس، متهم کرج هستی و تهران هستی - اول این سئوالات را می کردند - من همه اینها را نوشتم. بعد دوبار برگشتند سر این سئوال: تو "منافقین" را محکوم می کنید؟ گفتم؛ بله. ولی پرسش کلیدی شان این بود؛ چه کسانی بر علیه ما حرف میزنند؟ من هر جوابی به سئوال اولی می

دادند . دوباره می آمدند، سوال بعدی رامی نوشتند و این سؤال آخری شان که کاملاً یادم است: این بود که اسم بده که چه کسانی بر علیه ماحرف میزنند، همچنین میزدند. که من اینجا نوشتم که من کسی را نمی شناسم. دقیقاً یادم است که اول "لشکری" بالای سرم بود، دستشان همیشه کابل بود، با کابل به سرم زد به اضافه فحش هایی که همیشه می دادند: کثافت، اشغال، فحش خواهر و مادر دادند تا کید این که، باید بنویسی و بنویسی! یادم است که "لشکری" رفت و "حمید عباسی" بالای سرم آمد و دقیقاً همین رفتارها را کرد که جزئیاتش یادم نیست. به سرم میزد و دستم را روی صندلی می کوبید. در این جلسه دوم همه اش صدا است و من با "حمید عباسی" و "لشکری" چهار سال بودم و دیگر اینها رامی شناسم!

دادستان: خوب، حالا شما آنجا نشستید و دارید جواب سؤالات اینها جواب می دهید؛ آیا چشم بند به چشم شماست؟

حسن گلزاری: بله

دادستان: آخه شما می خواهید جواب سؤالات را بدهید، چشم بند تان را در می آورید یا جواب را شفاهی می دهید. چه جوری است؟

حسن گلزاری: نه این چشم بند که مامی زدیم، همیشه می گفتند: که یک ذره به بالا بدهید.

دادستان: در مورد اول تاجائیکه یادم است، گفتید: که "عباسی" در بازجویی شما حضور نداشتند.

حسن گلزاری: در دفعه اول تا جائیکه یادم می آید، "لشکری" بود.

دادستان: آخر شما می گوید: در بار دوم "عباسی" حضور دارد؛ شما از کجا اینقدر اطمینان دارید؟

حسن گلزاری: از صدای آنها!

دادستان: وکیل شما پریروز گفتند: که شما در شهریور ۶۸ آزاد می شوید، آیا درست است؟

حسن گلزاری: بله!

دادستان: حالا قبل از آزادی، بعد از اعدام ها، وضعیت زندان ها چه جوری است؟

حسن گلزاری: من ده ثانیه نکته ای بگویم وبعد به این سئوالتان جواب بدهم؟ من در اظهارات پریروز سر یک اسمی یک اشتباهی کردم، در "هیئت مرگ"، آنکسی که به سرم میزد و می گفت: « بنویس، من جمهوری اسلامی را قبول دارم و منافقین را رد می کنم، اسم آن طرف "اشراقی" بود نه شوشنتری»، که من یک سال پیش هم نام "اشراقی" را به دادستان گفته بودم و دوتا سه سال پیش که "سازمان عدالت برای ایران" که مدیران آنها "شادی امین" و "شادی صدر" هستند و با من مصاحبه ای داشتند و من به آنها هم گفتم که "اشراقی" بود ولی پریروز اشتباه کردم و او را "شوشنتری" نام بردم.

دادستان: حالا برگردیم به او آخر سال ۱۳۶۷ موقعیت زندان گوهر دشت.

حسن گلزاری: چه زمانی را شمامی خواهید. بفرمائید تا به شما بگویم.

دادستان: به زمانی که اعدام ها در زندان گوهر دشت انجام شده و شما تا شهریور ۱۳۶۸ در زندان هستید. خوب حالا اعدام ها تمام شده و شما تا آزادی تان، احساس تان چی بود و چه برداشتی از زندان داشتید. آیا تغییراتی در زندان انجام شده بود که شما دیده باشید؟

حسن گلزاری: وقایع را تعریف بکنم یا حس های خودم را برایتان تعریف کنم؟

دادستان: من بیشتر دنبال وقایعی می گردم که اتفاق افتاده است!

حسن گلزاری: بعد از دوران انفرادی من را به داخل بند دوبردند. در این بند یکصد و پنجاه (۱۵۰) یا بیشترین صد و هشتاد (۱۸۰) نفر از بچه هائیکه زنده مانده بودند. وضعیت روحی بچه ها، مدام قدم میزدند، مدام فکرمی کردند، اصلا مثل قدیم نبود. ماها صدها نفر از دوستان خودمان را از دست داده بودیم که مثل عضو یک خانواده هفت (۷) سال با آنها زندگی می کردیم.

دادستان: من صحبت شما را قطع می کنم - اگر هم یک جوری بی ادبی حساب میشه- چون من فکرمی کنم که سئوالی را که از شما کردم، سئوال چند جنبه ای بود. ببینید شما چه می گوئید: توضیح میدهید، من آدم بند دو، بین یکصد و پنجاه (۱۵۰) تا یک صد و هشتاد (۱۸۰) نفر زندانی آنجا دیدم. شما با این جمعی که رقمش را گفتید تا آخر شهریور ۶۸ آنجا هستید تا آزاد گردید، یا میدانید برای این رقم زندانی چه اتفاق افتاد؟

حسن گلزاری: بعد از یک مدت، تقریباً بعد از سه ماه، ما زندانیان کرجی را به فرعی بردند. شما سؤال تان را بفرمائید تا من جواب بدهم!

دادستان: خوب؛ اینطور خوبه، شما می توانید بگویید؛ چند نفر بودید که شما را در فرعی گذاشتند؟

حسن گلزاری: بله حدود سی (۳۰) نفر بودیم!

دادستان: حالا شما خبر دارید، برای آنها که کرجی نبودند، برای آنها چه اتفاق افتاد؟!

حسن گلزاری: آنها را تا آنجائی که من خبر دارم تا اوایل بهمن ۱۳۶۷ به اوین بردند. این عددهم تقریبی است و دقیق مطمئن نیستم، اگر بخواهید من می گویم، قبل از اینکه بچه ها را به اوین ببرند، ما را از فرعی به سالن بسیار بزرگی - که بچه های اوین را هم آنجا دیدم- بردند. حدوداً بالای صد (۱۰۰) نفر می شدیم، همین "حمید عباسی" داشت از یک نفر مصاحبه می گرفت. اسم آن فرد "کاوه اعتماد زاده"، پسر ب. آذین نویسنده. مترجم معروف و عضو (حزب توده) بود. "حمید عباسی" هم در جلونشسته بود و داشت او را بازجویی می کرد، به ما هم گفتند: باید بنشینید و گوش کنید. من حتی سؤالاتش هم یادم است- اگر لازم است- بگویم!

دادستان: نه، همین جا بایستیم. یعنی این چیزی را که دارید، تعریف می کنید، شما می بینید یا اینکه چشم بند روی چشم تان دارید؟

حسن گلزاری: من می بینم، همه مان چشم بندها برداشته بودیم!

دادستان: حالا بگویید؛ یک همچنین مصاحبه ای با شما شد؟

حسن گلزاری: نه، با من نه، نه!

دادستان: خوب حالا من سؤالات دیگری هم دارم که آنها را از شما می پرسم. در درجه اول سؤال این است که؛ چه شکلی آگاه شدید که تحقیقاتی در حال انجام شدن است؟

حسن گلزاری: کدام تحقیقات؟

دادستان: تحقیقاتی که درباره "حمید عباسی" است؟

حسن گلزاری: این را "شادی امین" و "شادی صدر"، که از مدیران "سازمان عدالت برای ایران" هستند، با من تماس گرفتند و به من گفتند!

دادستان: خوب از طریق مطبوعات و فضای مجازی هم فهمیدی که شخصی دستگیر شده است؟

حسن گلزاری: بله!

دادستان: از طریق چی؟

حسن گلزاری: دقیق خاطر من نیست، ولی بیشتر سایت هازدند. رادیو فردا زد، بی بی سی زد. حضور ذهن ندارم- ولی بیشتر سایت های ایرانی زدند!

دادستان: حالا که این خبر را خواندی یا شنیدی، حالا یادت می آید که عکسی هم همراه این خبر دیده باشی؟

حسن گلزاری: بله و بله

دادستان: در مورد این عکس چی یادت می آید؟

حسن گلزاری: عکس "حمید عباسی" بود تا دیدم شناختم؛ منتهی کمی پیر شده بود!

دادستان: یادت می آید چه عکسی بود. می توانی کمی برای ما توصیف بکنی؟

حسن گلزاری: آره، ته ریش دارد. یک مقدار موهای پیشانی و بالای سرش ریخته، همان چشم هایی که من چهار (۴) سال در زندان شاهدش بودم. چی بگویم؛ همین!

دادستان: منظورم اینکه تا عکس را دیدی، شناختی؟

حسن گلزاری: بلافاصله، بلافاصله!

دادستان: یادت می آید، کی فهمیدی که اسم اصلی اش "حمید عباسی" نیست؟

حسن گلزاری: نه واقعا، دقیق نه، بعدها در همین سایت ها خواندم. من هیچ نمی دانستم که اسمش "نوری" بود!

دادستان: پس بگذار ببینم، درست متوجه شدم، تا زمانی که تو در موردش می خواندی، تو فکر می کردی که اسمش "حمید عباسی" است؟

حسن گلزاری: بله ، بله

دادستان: خوب در مدت زمانی که از شما در این سالن دادگاه بازجویی شده،
"حمید عباسی" را دیدی؟

حسن گلزاری: نه، ندیدم!

دادستان: خوب صبر کنید تا دوربین را بچرخانند، روی "حمید عباسی"، تا
شما بتوانید او را ببینید!

حسن گلزاری: بله، خودشه، احتیاج به تلاش زیادی نیست، خودشون هستند!

دادستان: حالا اگر برگردید به زمان گوهردشت، فکر کنید که از صورتش
چی یادت می آید. از صورت و هیکلش. آن موقع ها چی تنش می کرد. چه
نوع لباس تنش بود؟

حسن گلزاری: من تا جایی که یادم می آید، از این لباس آخوندی ها که یقه
نداره و تا آخر دکمه آخرش رامی بندند، از آنها تن اش می کرد، پیراهنش
را همیشه رو شلوارش می انداخت تا آنجائیکه یادم می آید، اکثرا شلوار
پاسداری می پوشید. همین حد یادم می آید!

دادستان: این شلوار پاسداری چی است؟

حسن گلزاری: یک رنگ سبز تیره بود؛ آنرا می پوشیدند.

دادستان: "ناصریان" و "لشکری"، چه لباس هایی می پوشیدند؟

حسن گلزاری: یادم هست که "ناصریان" لباس شخصی تن اش می کرد.
"لشکری"، شلوارش یادم است که همان شلوار سبز پاسداری تن اش می
کرد. پیراهنش، واقعا یادم نیست.

دادستان: وقتی که می گویی؛ لباس شخصی، منظورت چی است؟

حسن گلزاری: یعنی لباس فورم نیست. مثلا پاسدارها "عادل"، "علی"،
همه شان لباس فورم می پوشیدند!

دادستان: فهمیدم. برای اطلاع دادگاه می گویم. صفحه ۵۶ است و سندی که
ارائه شده است، یک فیلم است. که دادستان ها دو قسمت این فیلم را نشان
دادند. حالامی خواهیم نشان بدهیم و بعد یک تنفس می گیریم و بعد
سئوالات مان را از "حسن گلزاری" می پرسیم.

دادستان: برای اطلاع دادگاه می گویم. این فیلم به فارسی صحبت می کنند ولی تکس انگلیسی دارد. "حسن" قبل این تکه فیلم را بگذاریم و ببینیم، خود توهم در فیلمی بازی کردی و همکاری داشتی واسم این فیلم "بلاد مون" است. درسته؟

حسن گلزاری: درسته!

دادستان: همکاری ات هم این بوده که در مورد تجربیات و مشاهدات در گوهر دشت تعریف کردی، درسته!

حسن گلزاری: بله کاملاً درسته!

دادستان: یادت می آید در چه تاریخی این مصاحبه را با تو کردند؟

حسن گلزاری: بله!

دادستان: کی بود؟

حسن گلزاری: دو سال و نیم یاسه سال پیش بود. یعنی قبل از ویروس کووید بود؟

دادستان: ممکنه ۲۰۱۸ بوده باشد؟

حسن گلزاری: می توانم اینجوری بگویم . حدوداً سه سال پیش بود!

دادستان: تهیه کننده این فیلم کی است؟

حسن گلزاری: خانم "شادی امین" است

دادستان: آیا سازمانی است؟

حسن گلزاری: "شادی امین" اسم است و از مدیران "سازمان عدالت برای ایران" است!

دادستان: خوب شما هم نگاه کنید و از این فیلم، دودقیقه و سیزده ثانیه اش را پخش می کنیم!

رئیس دادگاه: توضیح می دهد؛ یک مصاحبه ویدئویی است و مربوط به سال ۲۰۱۸ است! فیلم کوتاه نشان داده شد و حسن هم دید! - حسن در این فیلم طی گفتگوی "شادی امین" به معرفی خود و وضعیت زندان گوهر دشت می پردازد - حسن گلزاری در این فیلم اعلام می دارد:

در زندان تغییر عقیده دادم و چپ و کمونیست شدم- این تکه از فیلم بعنوان یک سند در دادگاه پخش می شود.

دادستان: درست قبل از اینکه ایستوپ رابزنم؛ تو توضیح دادی، وضعیت زندان نرمال (عادی) نبود سه اسم "ناصریان" - "لشکری" و "حمید" هم گفتی! و یاد کردی که اینها از روسا یا گردانندگان زندان هستند. "حمید" منظورت کی بود؟

حسن گلزاری: "حمید" همان "حمید عباسی" بود!

دادستان: چی شد که تو اینجا، فقط اسم کوچکش را بردی؟

حسن گلزاری: همان جوری که اسم کوچک "لشکری" را نمی دانم. همان جوری که اسم کوچک "ناصریان" را نمی دانم. گفتیم: "حمید". ما آنجا "حمید عباسی" نمی گفتیم. می گفتیم: "حمید"! می گفتیم: "خمینی". دیگه اسم اولش را نمی گفتیم! ولی اینجا حق شما است، دقیق بپرسید. چشم، من هم به شما می گویم!

دادستان: یعنی منظورم اینکه شما که در گوهر دشت بودی، درباره "حمید عباسی" حرف میزدید، او را فقط "حمید" می گفتید، آیا آن موقع که این مصاحبه از تو شد، نمی دانستی که فامیل او "عباسی" است که استفاده نکردی؟

حسن گلزاری: صد درصد می دانستم که او "حمید عباسی" است. این یک مصاحبه کلی بود من هم کلی جواب دادم.

دادستان: آخر در این دادگاه، تو وقتی اسمش را آوردی، یا کامل گفتی "حمید عباسی"، یا بعضی وقت ها گفتی؛ "عباسی"، هیچ وقت "حمید" خالی نگفتی، یعنی فقط نگفتی "حمید"، ولی آنجا اینجوری می گفتی!

حسن گلزاری: بخاطر اینکه اینجا جنبه خیلی جدی داشته و دادگاه است، ولی آنجا دادگاه نبود من باید دقت کنم که دقیق جواب های شما را بدهم!

دادستان: حالا دوباره دنبال سه دقیقه بعدی نمایش فیلم می رویم، بعد دوباره از تو سؤال می پرسم!- در این فاصله سه دقیقه وسی ثانیه فیلم مصاحبه "شادی امین" با "حسن گلزاری" در دادگاه بعنوان یک سند، پخش شد-

دادستان: در ادامه خوب "حسن" آقا فیلم رابا هم دیدیم، در این بخش نمایش فیلم، شما چند جا اسم "فاتحی" رامی برید. اما اسم "حمیدعباسی" اینجا برده همیشه. خوب حالامی توانید بگویید، روی چه حسابی هیچ اسمی از ایشان "نوری" وقتی شما را به کمیته می برند، برده نمی شود؟

حسن گلزاری: اسم خیلی کسان دیگری را هم من در آنجا نیاوردم. چون "فاتحی" همه کاره کرج بود و همین "فاتحی" من را داخل اطاق "هیئت مرگ" برد. ولی "حمیدعباسی" اینها آمدند ما را صدا زدند و بردند و من هم احتمالاً جواب ندادم و "حسن" ادامه داد؛ از طرفی موضوع سؤال این نبود تا "شادی امین" از من بپرسد کی ها شما را بردند؟ تا من جواب بدهم که "حمیدعباسی"، "شکری" و این و آن هم بودند. چون موضوع این دادگاه "حمیدعباسی" است. بالطبع من روی اسم "حمیدعباسی" متمرکز می شوم. من صد ها مورد دیگر هم دارم که می توانم، خدمت شما بگویم، ولی موضوع شما نیست و من وقت دادگاه را می گیرم!

رئیس دادگاه: راستش من اینجا باید دخالت کنم. چرا که باید بفهمم که دادستان ها منظورشان چی است. یعنی می خواهید بگویید: که ایشان در این موقعیت بوده است؟

دادستان: نه، نه منظورم این نیست!

رئیس دادگاه: خوب پس یک سؤال مشخص از ایشان بکن، تا ما هم بفهمیم!

حسن گلزاری: من فکرمی کنم که کردم. چون که ایشان توضیح می دهند که چه شکلی ایشان را به کمیته می برند.

رئیس دادگاه: من از شما می پرسم؛ شما نام "حمیدعباسی" را وقتی شما را به "کمیته مرگ" بردند، از شما سؤال و جواب شد، قبلاً نبردید. در این گفتگو تلویزیونی هم نگفتید. ما باید در این قضایا خیلی مطمئن باشیم، آیا چیزی در این وسط هست است که ما اشتباه فهمیدیم؟

حسن گلزاری: از من دارید سؤال می کنید؟

رئیس دادگاه: بله از شما سؤال می کنیم!

حسن گلزاری: یک بار دیگر سؤال تان را بپرسید!

رئیس دادگاہ: ببینید شمانام "حمیدعباسی" را نبردید، وقتی شما را از "کریدور مرگ" به "کمیتہ مرگ" بردند. آنموقع اسم ایشان را نیاوردید. حتی در این کلیپ فیلم ہم اسمش را نبردید.

حسن گلزاری: دقیقاً شما درست می گوئید. چون مرا "فاتحی" به "کریدور مرگ"، برد ولی به "هیئت مرگ" این "عباسی" بود کہ کشاند و برد.

رئیس دادگاہ: می دانم، گفتید و شما حتی بحث این را کردید کہ چه کسانی در این اطاق "هیئت مرگ" بودند.

حالا وکیل شما می خواهد صحبت کند. رئیس دادگاہ به او تذکر می دهد؛ کہ شما دخالت نکنید. من دارم سؤال می کنیم. شما وقتی نوبت تان شد، سؤال بکنید.

رئیس دادگاہ: ببینید شاید ما اشتباه فهمیدیم. من اینجوری فهمیدم کہ شما الان در جواب سؤال دادستان گفتید؛ کہ آقای "حمیدعباسی" در "اطاق مرگ" بوده است. درست فهمیدم؟

حسن گلزاری: من چنین چیزی نگفتم!

رئیس دادگاہ: خیلی خوب. پس من اشتباه فهمیدم! به آقای "بنت هسلبری" تذکر می دهم کہ شما دخالت نکنید. من قاضی میگویم: کہ اشتباه فهمیدم و بگذریم. خوب ببینیم کہ دادستان سؤال بیشتری دارد؟

دادستان: نه خیلی ممنون!

رئیس دادگاہ: آقای "یان یالمانسون" و آقای "بنت هسلبری"، ببینیم ایشان سؤال دارد.

وکیل مشاور: سلام آقا حسن! من می خواهم دو اسم برایتان ذکر کنم. شما اسم پاسداری را آوردید کہ اسمش "عادل" است؟

حسن گلزاری: بله

وکیل مشاور: شما می دانید کہ این "عادل" بعداً کارش به کجا کشید؟

حسن گلزاری: من بعد از آزادی در آن محلی کہ زندگی می کردم، همسایه پدرم بود و اورا بعضی مواقع می دیدم.

وکیل مشاور: ایشان چه شغلی گرفت و چه کاری داشت؟

حسن گلزاری: نمی دانم. آن هنگام که در زندان گوهر دشت بود پاسدار بود!
وکیل مشاور: بعد یک اسم دیگری به نام "تورج" دارم، می دانید که سرنوشت ایشان به کجا انجامید؟

حسن گلزاری: نه بعد از زندانم، هیچ نمی دانم!

وکیل مشاور: شما یک مطلبی بود که می خواستید که آنرا اصلاح کنید. شما گفتید که در ارتباط با "هیئت مرگ" اینها، شخص "اشراقی" بود که شما را زده بود و اذیتت کرده بود.

حسن گلزاری: کاملاً درسته من قبلاً اشتباه کردم و اورا پریروز "شوشتری" گفتم و بعد اصلاحش کردم و گفتم؛ که "اشراقی" درست است.

وکیل مشاور: خاطرتان می آید که به پلیس در این مورد، چه گفته بودید؟

حسن گلزاری: به پلیس "اشراقی" گفته بودم. درست گفته بودم. در مصاحبه با "شادی امین" هم "اشراقی" گفتم، پریروز اشتباه کردم و "شوشتری" گفتم!

وکیل مشاور: ببینید؛ الان یک تمایزی از بازجویی پلیس شما است. قبل از اینکه وکلای مدافع به این بپردازند، من پیشدستی می کنم و خودم از شما می پرسم: در صفحه ۱۲۱ ...

رئیس دادگاه: توضیح می دهد: ایشان تناقضی در بیانش با پلیس نیست بلکه در اظهارات پریروزش است که الان خودش اصلاحش کرد!

وکیل مشاور: چون توی بازپرسی پلیس تان گفتید که شخص "شوشتری" بوده است.

حسن گلزاری: شخص "شوشتری" هم در "هیئت مرگ" بود ولی آن کسی که بر سرم زد و گفت: باید بنویسی، "اشراقی" بوده است. آن کسی که آمد توی سرم زد و گفت: باید بنویسی "اشراقی" بود و من پریروز اشتباهی "شوشتری" گفتم ولی "شوشتری" در "اطاق مرگ" بود.!

وکیل مشاور: حالا در اصل قضیه من یک سؤال دیگری هم می خواستم از شما پرسم؛ شما گفتید؛ که "حمید نوری" را در دفعات متعدد در گوهر دشت دیدید. یعنی شما ایشان را فقط در گوهر دشت دیدید؟

حسن گلزاری: بله کاملاً درست است!

وکیل مشاور: این را می‌پرسم که وکلای مدافع در طرح ماجرای اول کار اعلام داشتند؛ که آقای "حمید نوری"، فقط در استخدام زندان اوین بوده است، و تا آنجائیکه من متوجه می‌شوم، شما هیچوقت در زندان اوین نبودید!

حسن گلزاری: نه من در زندان اوین نبودم.

وکیل مشاور: پس هیچوقت در زندان اوین نبودید. بعد تعریف کردید که ایشان همیشه، پیراهنش را روی شلوارش می‌انداخت.

حسن گلزاری: بله. من اینجوری یادم است.

وکیل مشاور: این همان چیزی است که شما به پلیس هم گفتید، آیا خاطرتان است؟

حسن گلزاری: نه واقعا. اگر گفتم، واقعا دیده‌هایم را گفتم.

وکیل مشاور: نه واقعا آنجا نوشته، چون گفتید که "حمید عباسی" (نوری)، چه جوری بوده است. حالا چند سؤال من در مورد حال و وضعیت روحی شما دارم.

حسن گلزاری: بفرمائید!

وکیل مشاور: شما می‌توانید بگوئید در بازه زمانی اعدام‌ها حال شما چگونه بود؟ یعنی شما می‌توانید در آن مقطع زمانی، احساسات خودتان را به کلام بکشید؟!

حسن گلزاری: سعی می‌کنم کوتاه حس خودم را بگویم؛ چون نمی‌خواهم خودم را در آن فضا ببرم. یک حسم این بود، این چه سلاخی انسانی بود که من دارم می‌بینم و تمام دنیا در برابرش سکوت کرده و دارد تماشا می‌کند؟ نه خدایی، نه مادروپدیری و نه دوستی، هیچکس نیست که آخربه داد این بچه‌های بی‌گناه برسد. حس بسیار استثنایی و خیلی غم‌انگیزی است. حس کاملاً بی‌پناهی داریم! تنها چیزی که در آن لحظات می‌تواند به تو کمک بکند، عشق عمیق است باید به انسانیت باشد، همین و همین و همین و نمی‌توانم بیشتر از این توضیح بدهم!

وکیل مشاور: خوب، بعد از اینکه از زندان آزاد شدید، آیا کمکی گرفتید و کمک‌هایی دریافت کردید؟ ببینید، بحث من بیشتر، کمک به لحاظ روحی است!

حسن گلزاری: بله، بله به لحاظ روحی، پیش روانشناس می‌رفتم.

وکیل مشاور: خوب شما قبل از اینکه به کانادا بیایید، یک زمانی طولانی در ایران بودید؟

حسن گلزاری: بله

وکیل مشاور: در ایران هم کمک از روانشناس و اینها می‌گرفتید؟

حسن گلزاری: بله هم در ایران و هم در کانادا دارم از روانشناس کمک می‌گیرم.

وکیل مشاور: وقتی کانادا آمدی، به طور مرتب و منظم پیش روانشناس رفتید؟!

حسن گلزاری: بله هشت تا نه سال من به طور مرتب پیش روانشناس می‌روم و قرص‌های خیلی ضد درد - می‌گویند: نروهای تودرزندان آسیب دیده - من مرتب می‌خورم!

وکیل مشاور: خوب، من همین جا می‌ایستم!

رئیس دادگاه: خیلی ممنون. آیا کسی سئوالی دارد؟

وکیل شاکی گیتا: من چند تا سئوال دارم. سلام حسن من اسمم "گیتا هدینگ وایبری"، وکیل مشاور است یکی از وکلای شاکی‌های دیگر هستم

حسن گلزاری: سلام متقابل دارم

وکیل مشاور گیتا: یک سئوال در مورد چیزی که تو تعریف کردی، سئوالم اینه، آیا برای تو پیش آمد که ببینی "حمید عباسی"، شخص دیگری را کتک می‌زند؟

حسن گلزاری: بله، بله دوستم "مجید شمس" را جلوی من به مدت هفت تا هشت دقیقه می‌زدند.

وکیل مشاور گیتا: این را خودت دیدی؟

حسن گلزاری: بله ، بله . من چشم بند داشتم و یک نخ اش را کشیده بودم،
از زیر چشم بند می دیدم.

وکیل مشاورگیتا: غیر از این، دیدی که "حمیدعباسی" بادیگرنندانیان
برخورد داشته باشد؟

حسن گلزاری: به چشمم موقع شکنجه ندیدم، ولی با کابل به داخل بند می
آمد و بچه ها را می زدند و غذاهای ما را به وسط بند می ریختند. از اینها
زیاد دیدم.

وکیل مشاورگیتا: خوب این کابل را دیدی، آیا می دونی چه کسی از آن
استفاده می کند و میزند؟

حسن گلزاری: خوب اکثرا دست "لشکری" و همین "حمیدعباسی" بود بقیه
پاسدارها هم داشتند!

وکیل مشاورگیتا: آیا کابل ها را در دستشان داشتند؟

حسن گلزاری: بله ، بله!

وکیل مشاورگیتا: جدا از اینکه در دستشان داشتند، آیا واقعا با چشم خودتان
دیدید که استفاده بکنند و زندانیان را بزنند ؟

حسن گلزاری: بله بله داخل بند که می آمدند، غذا که می خوردیم یا حتی
ورزش دستجمعی می کردیم و ما را به اطاق گاز می بردند. همیشه ی
حمیدعباسی، دستشان کابل بود.

وکیل مشاورگیتا: اینها کابل ها را به کدام قسمت بدن میزدند؟

حسن گلزاری: سعی می کردند که به صورت نخورد، بقیه بدن
هرکجا پیش می آمد، میزدند!

وکیل مشاورگیتا: خیلی خوب من الان چند اسم را می برم و ببینم شما اینها
را از دوران زندان گوهردشت می شناسید یا نه! برای بقیه می گویم که
نگاه کنند. لیست آ (A)، اسم شخصی در ردیف آ پنج به نام "حمزه شلالوند
بروردی" است.

حسن گلزاری: اسمش آشنا ست ولی دقیق نه!

وکیل مشاورگیتا: اکی در ردیف آ شش، "محمود میمنت" است.

حسن گلزاری: احتمالاً من با او بودم، اسم اش برایم آشناست! ولی حضو ذهن ندارم!

وکیل مشاور گیتا: شماره هفت " علی حاجی نژاد" است.

حسن گلزاری: من با " علی حاجی" بودم، اگر آن " حاجی" بوده باشد که سال ۱۶۷ اعدام شد. من اورا خوب می شناسم ولی نمی دانم " علی حاجی نژاد" بودیا " علی حاجی"

وکیل مشاور گیتا: شماره نه، " سید عقیل میر محمدی برنجستانی"

حسن گلزاری: نه نمی شناسم!

وکیل مشاور گیتا: حالا میرویم به لیست سی (C)، شماره سه " عادل طالبی"

حسن گلزاری: اسمش آشناست .

وکیل مشاور گیتا: من دیگر سئوالی ندارم

رئیس دادگاه : " کنت لوئیس" سئوال می کند

کنت لوئیس : سلام حسن. من اسمم " کنت لوئیس" است و وکیل چند تن شاکی، در مورد این پرونده هستم. پریروز در بازجویی ات، تو اسم گروهی به نام " عیاران" را آوردی، آنگونه که یادم میاید، تو گفتی، که دوازده (۱۲) نفر از این گروه را بیرون کشیدند!

حسن گلزاری: بله از بند دو، آنها را بیرون بردند!

کنت لوئیس: از جهت مقطع زمانی، یادت میآید از چه مقطع زمانی صحبت می کنیم؟

حسن گلزاری: تقریباً بیست تا یکماه بعد از اعدام های زندان گوهر دشت، احتمالاً مهر ماه ۱۳۶۷ بود!

کنت لوئیس: می دانی سر نوشت این جمع به کجا کشید؟

حسن گلزاری: دوتا سه نفر شان زنده ماندند و بقیه را اعدام کردند!

کنت لوئیس: ببین ما تا حالا در این دادگاه اسم این گروه " عیاران" را نشنیده بودیم. این چه گروهی است؟

حسن گلزاری: این جمع در محل "سرخه حصار"، شهر کرج بودند. اینها یک جمعی بودند که پول جمع آوری می کردند و بین فقرا تقسیم می کردند و بیشتر از این من اطلاعی از اینها ندارم، چرا که زمان کمی با اینها بودم، ولی می دانم دهها هزار نفر پیرو در ایران داشتند.

کنت لوئیس: انگار اینکه نمی دانی، چرا اینها دستگیر شده بودند و چرا اعدام شدند را نمی دانی؟

حسن گلزاری: نه، جزئیات را من نمی دانم!

کنت لوئیس: خیلی خوب، حالا میرویم حول تجربیاتت در باب شهریور ماه بود و گفتمی که به طرف حسینیه میرفتید!

حسن گلزاری: قبل از جواب این پرسش، معذرت می خواهم در باب "عیاران" بگویم: من محل دفن آنها را دیدم و بعد از آزادی از زندان رفتم و سنگ قبرهای آنها را دیدم. اگر می خواهید، جای آنها را بگویم. "بهشت سکینه" قبرستانی در اطراف کرج است.

کنت لوئیس: خوب برگردیم حول اتفاقی که داشتید تعریف می کردید. همه شما را به طرف حسینیه بردند، ولی انگار در آنجا جا نشدید، همه شما را به داخل نبردند. اگر درست متوجه شده باشم، تو اینجوری گفتمی؛ که فکرمی کردی که می خواهند شما را اعدام بکنند. درست فهمیدم؟!

حسن گلزاری: ما را داخل حسینیه نبردند، بلکه داخل یک سالنی بردند. من حضور ذهن ندارم که حسینیه بود، بچه ها بعد از آن "راهری مرگ" می گفتند!

کنت لوئیس: من الان دارم بعد از اعدام ها را صحبت می کنم. گفتمی یک جایی آن پائین شمارا بردند و دوستت صدات کرد و گفت: اینها اعدامان نمی کنند!

حسن گلزاری: بله متوجه شدم؛ ادامه بدهید!

کنت لوئیس: سؤال من اینست که آیا آن موقع بود که بچه ها در گروههای کوچک و کوچک نشسته بودند و سرودی خواندند. آنها چه آواز و سرودی می خواندند؟

حسن گلزادی: سرودهای راجع به خوشبختی انسان ها من متاسفانه حفظ شعریم خوب نیست. شعرهایی که به انسان ها امید و عشق می دهد بار باره انسان ها و شعرهایی از این نوع...

کنت لوئیس: تو تعریف کردی که ما اصلا آگاهی نداشتیم که این درباره اعدام ها است.

حسن گلزاری: بله، آنوقه دیگه اعدام ها یکی و دومه بود که شروع شده بود. ما حدس زدیم که ایندفعه دارن اعدام می کنند.

کنت لوئیس: ببخشید، من سؤال را درست نگفتم. دوباره از نظر زمانی به عقب برمی گردیم. من الان دارم بعد از اعدام ها شروع شده بود و شما خبر نداشتید که اعدام می کنند. این فیلمی که دادستان نشان دادند. اگر من درست فهمیده باشم؛ تو چیزی از نماز جمعه شنیدی بعد آمدند، تلویزیون را جمع کردند.

حسن گلزاری: بله، نماز جمعه "موسوی اردبیلی" بود.

کنت لوئیس: خوب می توانی توضیح دهی که "اردبیلی" چی گفت و تودر تلویزیون چه دیدی؟

حسن گلزاری: در تلویزیون دیدم که اینها از اعضاء "مناقین" هستند و در زندان ها محاربند. تاجائیکه من یادم است؛ بر علیه اینها صحبت کرد.

کنت لوئیس: شنیدی که آن آقا (اردبیلی) گفته که مجاهدین باید از بین برده شوند.

حسن گلزاری: آره، آره شنیدم در نماز جمعه گفت!

کنت لوئیس: خوب آن گونه که من برداشت می کنم آنها مرتب به شما می گفتند؛ که می خواهند همه شمار از بین می بریم، ولی شما باور نمی کردید. یعنی همه تان را می کشیم و همه تان را از بین می بریم!

حسن گلزاری: اینها همیشه از این حرف ها میزدند. شما بیائید آن هشت سال سرنوشت جامعه ایرانی را گوش کنید. آنها همیشه از این حرف ها می زدند. **آیت الله "صانعی" یکبار در نماز جمعه می گفت: این آدم ها را در خیابان دستگیر می کنید، در خود خیابان تکه، تکه شان کنید. همیشه ما از این حرف ها می شنیدیم. ولی این کاری که اینها در این سری کرده**

بودند، در تاریخ بی نظیر است. اینها به مابین سال، شش سال تا هشت سال، حکم داده، بعد آمدند بی گناه همه را برداشتند اعدام کردند. بحث سر این است!

کنت لوئیس: مرسی و حال امن هم به مانند سایر وکلای شاکیان، چندتا اسم را می خوانم، ببینم آیا برای شما می شناسید یا نه؟

کنت لوئیس: لیست آ (A)، شماره هشت، اسم "سعید محمد حسین برهانی"، یا شاید هم "حسین قزوینی" صدایش می کردند. آیا آشناست؟

حسن گلزاری: در کرج اسمی بود به نام "غلام برهانی"، ولی این نام نه، آن ها دو برادر بودند!

کنت لوئیس: شماره ده، "محسن سیداحمدی" است

حسن گلزاری: نه

کنت لوئیس: و شماره سیزده، "رضا زند" است

حسن گلزاری: بله من "رضا زند" را من می شناسم!

کنت لوئیس: چه اتفاقی برای این فرد افتاد؟

حسن گلزاری: "رضا محمد زند"، "رضا زند"، فکر کنم "محمدرضا" اعدام شد و زیاد یاد نمی آد!

کنت لوئیس: اکی ولی در گوهر دشت بودند؟

حسن گلزاری: من با "محمد زند" در زندان قزل الحصار بودم. اسمش برای من آشناست، در گوهر دشت هم بودم!

کنت لوئیس: اکی دیگر سئوالی ندارم.

رئیس دادگاه اعلام می کند: حالا هیئت دادگاه یک سئوال دارد: این نماز جمعه که گفتید در تلویزیون پخش می شد؛ آیا شما با گوش خودت شنیدید و با چشم خودت دیدید؟

حسن گلزاری: من با چشم خودم دیدم و با گوش خودم شنیدم!

رئیس دادگاه: این "اردبیلی" چه کاره بود؟

حسن گلزاری: او امام جمعه نماز تهران بود!

رئیس دادگاه: اسمش "اردبیلی" است ؟

حسن گلزاری: بله اسمش "عبدالکریم موسوی اردبیلی" بود. ایشان مسئول سیستم قضایی آن زمان رژیم اسلامی ایران بعبارتی "رئیس دیوان عالی قضایی کشور" بوده است!!

وکیل مدافع نوری: سلام حسن، من رامی بینید؟ من "دانیل مارکوس"، وکیل مدافع "حمید نوری" هستم! بغل دست من هم همکارم، که او هم وکیل مدافع حمید نوری هست، ما هم یک سری سؤال از تو داریم!

حسن گلزاری: خواهش می‌کنیم، بفرمائید!

وکیل مدافع: سؤالم این است که آیا تو هم نشستی، تمام جریان این دادگاه را از اول تا حالا نشستی تماشا کردی و گوش کردی که بقیه چه می‌گویند؟

حسن گلزاری: نه من خیلی کم دنبال کردم، شاید حدود ده درصد!

وکیل مدافع: ده درصد، اکی! آیا تو کتابی یا کتاب‌های که درباره اتفاقات زندان نوشته شده، خواندی؟

حسن گلزاری: کتاب یا کتاب‌هایی که دوستم "ایرج مصداقی" نوشته یک کم اش را خواندم، اذیت می‌شوم!

وکیل مدافع: اکی، ببینید اول در مقدمه بگوییم؛ ممکنه یک سری سئوالات تکراری باشد. لطفاً توهم با من صبور باش، سعی هم می‌کنم که زیادی تکراریش نکنم!! اول باروسای زندان و آن "هیئت" شروع می‌کنم و بعد هم درباره "عباسی" سؤال می‌کنم! اگر من درست متوجه شده باشم، دفعه قبل که از شما بازجویی شد، گفتی که درجه بندی روسای زندان در درجه اول، یک "ناصریان" است، بعد "لشکری"، و بعد گفتی که در سال ۱۳۶۴ به زندان گوهردشت آمدی. خوب حالا یادت می‌آید که در این سال ۱۳۶۴ به زندان گوهردشت آمدی، رئیس یا روسای زندان چه کسانی بودند؟

حسن گلزاری: آن زمان "ناصریان" بود و یک کسی دیگری هم به اسم "مرتضوی" بود ولی متأسفانه مطمئن نیستم.

وکیل مدافع: پس مطمئن نیستی؟ وقتی تو آنجا بودی، "لشکری" کی وارد زندان شد؟

حسن گلزاری: آن زمان که من بودم، "لشکری" رازیاد می دیدم .
وکیل مدافع: یعنی وقتی در سال ۱۳۶۴ که شما آمدید، او هم آنجا کار می کرد؟

حسن گلزاری: آن یک دوره اول زیاد در ذهنم نیست، ولی "ناصریان" و "لشکری" آره آن زمان بودند!

وکیل مدافع: یعنی "مرتضوی" در سال ۱۳۶۷ برابر ۱۹۸۸ میلادی، دیگر آنجا نبود؟

حسن گلزاری: "مرتضوی" بعدا در آنجا نبود

وکیل مدافع: خوب ما از بقیه شاکیان و شاهدان که اینجا آمدند، این سؤال را پرسیدیم، از تو هم می پرسیم: آیا کسی به نام "عرب" را در آنجای شناسی، آیا اسمش را شنیده بودی؟

حسن گلزاری: آره اسم "عرب" را شنیده بودم!

وکیل مدافع: آیا او را دیدی؟

حسن گلزاری: من حضور ذهن ندارم، ولی اسمش برایم اشناست!

وکیل مدافع: حالا اگر یادت می آید، بگو و اگر یادت نمی آید، بگو یادم نمی آید. کجا اسم این شخص را در رابطه با چی شنیدی؟!

حسن گلزاری: در درون زندان شنیدم، ولی در رابطه اش یادم نمی آید!

وکیل مدافع: راجع به شخص دیگری که به او "حاج حسن" می گویند، چیزی شنیدی؟

حسن گلزاری: نه نشنیدم!

وکیل مدافع: خوب حالا این اشخاص را به کناری بگذاریم و برویم سئوالاتی درباره این شخص که ادعا میشود "عباسی" است، پرسیم. البته الان تو گفتی که عکس اش را در مطبوعات و فضای مجازی دیدید. به خاطرت می آید که این "عباسی"، موهایش چه رنگی بود، پوستش چه رنگی بود. چه چیزی از او یادت می آید و آن موقع چه شکلی بود؟!

حسن گلزاری: پوست "عباسی" روشن بود. مثلاً "ناصریان" تیره بود. چهره اش روشن بود. لاغر اندام و یک مقدار کشیده بود. موی سرش یادم نمی آید. همین

وکیل مدافع: تو پیش پلیس، به فارسی یادت می آید این "عباسی" که ادعا همیشه را توصیف کنی؟

حسن گلزاری: ما معمولاً به رنگ های روشن در فرهنگ خودمان می گوئیم، این آدم بُوراست.

وکیل مدافع: خوب فهمیدم. این عباسی را شما گفتید بُور بوده است. پیشتر صحبت این را کردی که تورا سال ۱۳۶۴ به گوهر دشت آوردند. شاید تودوشنبه گفتی ولی من حضور ذهن ندارم، چه تاریخی را شما را به گوهر دشت آوردند؟

حسن گلزاری: اوایل ۱۳۶۴ بود که ما از زندان قزل الحصار به گوهر دشت آوردند و تاریخ دقیق روزش یادم نیست!

وکیل مدافع: پس اوایل ۶۴ بود. تو گفتی که صدها بار این "عباسی" را درون بندهائی که بودی، دیدی. حتی در اولین بندی که تورا برده بودند، گفتی که "عباسی" را دیدی؟ حالا سئوالم، ممکنه کمی سخت باشد، ولی بگواگر می دانی یا که نمی دانی، اوایل ۶۴ که تورا به گوهر دشت آوردند، یادت می آید، کی و در چه تاریخی تو "عباسی" را دیدی، اولش، وسطش، آخرش، یادت می آید در چه تاریخی؟!

حسن گلزاری: بعد از اینکه از انفرادی درآمدم "عباسی" را زیاد می دیدم. مثلاً از سال ۶۵ به بعد، او را زیاد و زیاد می دیدم.

وکیل مدافع: از قرار سوء تفاهم شده، چون من این طوری نوشتم که تو یک ماه سلول انفرادی بودی یعنی بلافاصله تورا می آوردند به آن زندان، در سلول انفرادی می برند و یک ماه هم در سلول انفرادی بودی!

حسن گلزاری: بگذارید توضیح بدهم، بگذارید توضیح بدهم. از قزل الحصار که من رابه زندان گوهر دشت آوردند در سلول انفرادی بودم. بعد از آن یکماه، من رابه مدت چهار (۴) ماه به بند هشت (۸) بردند و بعد از چهار (۴) ماه، من را دوباره شش (۶) ماه به انفرادی بردند و بعد از تمام شدن این

شش(۶) ماه، من را به بند نه(۹) آوردند، دیگر من بعد از سال ۶۵ "عباسی" را زیاد می دیدم!!

وکیل مدافع: حالا شاید بعدا برگردم و این سؤال ها را بپرسم. چون من قبلا اینجوری متوجه نشده بودم. حالا تو یک توضیحی دادی. این رابه کناری می نهیم و میرویم روی بخش دیگر... تو صحبت یک اتفاقی را کردی که شما رابه جایی انداختند و شما بوی یک گازی را حس کردید، این جریان مال بعد از اعدام ها بوده است. بعد تو از دیگران شنیدی که این یک جور تنبیه و مجازات است که آدم رابه درون اطاق گازی اندازند. اسم این جا را، اطاق گاز نام گذاشته بودند و من این آنطور که فهمیدم قبل از این اعدام های ادعا شده است. حالا سؤال من این است، آیا خودت را به درون این اطاق گازی که ادعا میشه، انداخته اند!!

حسن گلزاری: درسه تا چهار دقیقه، توضیح بدهم!

وکیل مدافع: نه فقط سؤال را جواب بده! شما در اطاق گاز، قبل از اعدام ها بودید؟

حسن گلزاری: دقیقا، سؤال شمارامی خواهم جواب بدهم. بله من دقیقا در اطاق گاز بودم، ولی ما دو تا اطاق گاز داریم. دو موضوع کاملا متفاوت است.

وکیل مدافع: اول از همه متوجه زمان باش، که قبل از اعدام ها است ولی تو را به کدام اطاق بردند؟!

حسن گلزاری: جواب سوال شما این است، بله من در اطاق گاز بودم!

وکیل مدافع: این اطاق گازی که تو درونش قرار گرفته بودی، کجا بود؟

حسن گلزاری: اجازه است من توضیح بدهم. داخل یک اطاقی بود.

وکیل مدافع: داخل یک اطاقی؟. خوب آن اطاق کجا بود؟

حسن گلزاری: فکرمی کنم که کنار آشپزخانه بوده است. این برای بچه های کرج اتفاق افتاد. آن اطاق گازی که قبل از اعدام ها می گویند، با این اطاق گازی که من می گویم، باهم فرق می کنند. این قبل از اعدام ها بود؛ اطاق گازی که دور دربش حوله می کشیدند و ما بعد از ورزش درون آن می کردند!

وکیل مدافع: دقیقاً سؤال من هم همین بود، که اطاق کجا بود و الان تو جواب دادی و گفتی که کنار آشپزخانه بود.

حسن گلزاری: من اطاق مربوط به بعد از اعدام ها بوده که بوی گاز را استشمام کردیم. ولی آن اطاق گازی که قبل از اعدام ها می گفتیم، بوی گاز نبود؛ اصطلاحاً آنرا اطاق گازی گفتیم!

وکیل مدافع: اکی، متوجه شدم. آن اطاق کجا بود؟

حسن گلزاری: قبل از اعدام ها ما که ورزش جمعی در حیات می کردیم، موقعیت جغرافیایی اش یادم نمی آید، برمی داشتند، ما را درون سالن بزرگی می انداختند، پنجره و اینها نداشت و یک درب بیشتر نداشت که دورش را حوله می کشیدند!

وکیل مدافع: خیلی خوب، تومی گفتی ما را به درون اطاقی می بردند و نمی دانی که کجا بود؟ حالا بگو: مساحت این اطاق چقدر بود؟ چند نفر در اطاق بودند؟ و چه مدت زمانی آنجا می ماندید؟

حسن گلزاری: اطاق خیلی بزرگی بود. ما صد و اندی نفر که ورزش می کردیم. ما رامی زدند و ما را برمی داشتند و به آن اطاق می بردند. ما بزور در آن اطاق می بودیم و روی هم می افتادیم و ما را روی هم، پرت مان می کردند. حدود نیم ساعت ما را در آنجا نگه می داشتند و چون اکسیژن نبود، به سرعت از حال می رفتیم، ما را بعد از نیم ساعت بیرون می کردند.

وکیل مدافع: مرسی، حالا به مرحله اعدام ها رسیدیم و می خواهم چند سؤال بپرسم. روز دوشنبه اینگونه گفتی؛ بعد از اینکه با مادر و پدربزرگ صحبت کردی، و در مورد ضوابط و شرایط زندان برایشان تعریف صحبت کردی، و آنگونه که فهمیدم تو را به کرج بردند و تورا کتک زدند و بعد از پنج تا شش روز تو را به گوهردشت برمی گردانند. تو را به انفرادی بند یک می برند!

حسن گلزاری: نه من را از به بند یک نمی برند بلکه به بند نه (۹) می برند!

وکیل مدافع: بند نه (۹)؟

حسن گلزاری: بله بند نه (۹)

وکیل مدافع: خوب تو را به بند نه (۹) بردند، بعداً تو را کجا بردند؟

حسن گلزاری:بعدا من را به بند یک بردند!

وکیل مدافع:پس بعدآن موقع برگشتی به بند یک؟بعد تورا روبروی بندجهد بردند؟

حسن گلزاری:کاملا درست است؟

وکیل مدافع:خوب چهل(۴۰) تا(۵۰)شمارابه بند یک بردند وکتک زدند واین اتفاق ده(۱۰) روزقبل ازاعدام ها بودند؟!

حسن گلزاری:حدودا!

وکیل مدافع:حالا ببین در بازجویی پلیس ات گفتی؛درست قبل ازاعدام ها، من رابه بند روبروی جهاد بردند!

حسن گلزاری:بله شش(۶) وهفت(۷) روزبعد،اعدام ها شروع شده است

وکیل مدافع: یعنی تو مطمئن هستی که به پلیس اینگونه ای گفتی؛که قبل ازاعدام ها، شما را به بند روبروی جهاد بردند؟

حسن گلزاری:بله مطمئن هستم!

وکیل مدافع:ولی من اینجوری این را برداشت نکردم!

حسن گلزاری:برداشت چیه؟، سند وصحبت من آنجا هست دیگه، تحلیل نیست که ،آنجا سندش هست!!

وکیل مدافع:صبرکن،آماده کنم ونشان بدهم!با اجازه هیئت دادگاه صفحه ۱۲۰در پروتکل اف(F)دورامی خواهم بخوانم،برای اینکه متوجه بشویم .توگفتی که "عباسی" است که به بند روبروی جهادمی آیدوتعدادی افراد راباخودش صدا می کندومی برد!

حسن گلزاری:کاملا درست است!

وکیل مدافع:خوب من همین رامی گویم توقبل این رانگفتی.اجازه بدهیدکه ببینم رئیس دادگاه اجازه می دهد!

حسن گلزاری:چرا قبلا هم گفتم والان هم می گویم!

وکیل مدافع:منتظریم که رئیس دادگاه اجازه بدهد.ازپائین بند سه(۳) وهمچنین اولین جمله صفحه ۱۲۱...

رئیس دادگاه: بله حرف هایتان تناقض دارد و اجازه می دهیم که بخواند!
وکیل مدافع: خودتو اینگونه ای گفتی و نوشتند: سال ۱۳۷۸ جنگ ایران
و عراق تمام شد و این تاریخ ده (۱۰) مرداد بود.

حسن گلزاری: من ده (۱۰) مرداد نگفتم، بلکه دو (۲) مرداد تمام شد!

وکیل مدافع: بگذارید همه را بخوانم، بعد پیرسم! بعد مترجم انجامی گوید؛ که
مرداد اسم ماه است. باز جومی گوید. ممم... بعد تومی گویی؛ "حمید عباسی"،
همراه پنج تاشش نفر پاسدار انقلابی به بند آمدند. آن موقع بند ما، بندیک
بود. این تناقض دارد، الان در دادگاه تو برگشتی و گفتی؛ بند روبروی جهاد،
ولی در بازجویی پلیس ات گفتی؛ بندیک! چرا به پلیس نگفتی؛ بند روبروی
جهاد، بجایش گفتی بند یک!؟

حسن گلزاری: بند روبروی جهاد را یک سری بچه ها هم بند یک می گفتند
و هم بند جهاد، به همین سادگی!!

وکیل مدافع: اکی. خوب چرا تو این را نمی گویی؛ بند روبروی جهاد و بند
یک گفتی. چرا نگفتی که دو تاشون اسم اش را اینجوری می گویند!؟!

حسن گلزاری: نمی دانم، آن لحظه به ذهنم نرسید ولی آن لحظه جزء
سئوالاتشان از من نبود. شما الان دقیق دارید از من سؤال می کنید. من هم
جواب تان را میدهم؛ هم بند یک می گفتیم و هم بند جهاد!!

وکیل مدافع: پس بنابراین هم به آن می گفتند: بند یک و یا بند روبروی
جهاد؟

حسن گلزاری: بله ، بله!

وکیل مدافع: صفحه ۱۱۷ باز ادامه توضیحاتت است که چه جوری از این
بند به آن بند می بردند. پس توضیحات تو باز همین است که تودر گفتن بند
ها دقیق بودی!

حسن گلزاری: در کدام قسمتش من دقیق نبودم؟

وکیل مدافع: صبر کنیم از رئیس دادگاه اجازه بگیریم. صفحه ۱۱۷، بند
هشت، از سطر ششم شروع می شود، تم اش نیز همان موضوع است. فعلا
گوش کنید: اینجوری نوشتند؛ من را چندین بار از این بند به بند دیگری
بردند، مثلا چهار ماه در بند یک بودم. بعد از شش ماه، من را به سلول انفرادی

بردند، ولی اینها اسم بندها را عوض می کردند. مثلا بند هشت (۸)، بعدها بیست و چهار (۲۴)، شد. اسم این بندها را مرتب عوض می کردند. ببین به نظر من خیلی جای علامت سؤال دارد که آدم را از ساختمان اصلی که روبروی بند جهاد است ولی آدم یادش نیاد که توضیح بده بعد بگوید: که بند یک بود. دلیل اصلی که من این سؤال را می پرسم؛ اینکه ما از افراد دیگری که در این دادگاه بازجویی کرده شده، شنیدیم که گفتند؛ که خودشان شخصا بند یک بودند، از بند یک آنها را بردند به روبروی جهاد، و توضیح دادند که بند یک را بالکل خالی کردند. این در تمام ماتریالی که ما داشتیم، نوشته شده و از جمله "ایرج مصداقی" هم در کتابش اینها را نوشته است. پروتکل الحاقی شماره دو، صفحه ۹۶، تمام بند را خالی و تخلیه کردند. برای همین من از همان اول از تو پرسیدم؛ نشستی و تمام روزها را گوش کردی؟ گفتی: که یک کم گوش کردم!

حسن آقا واقعا اینجوری نیست که توداری سعی می کنی، نظرات خودت را عوض بکنی؟

حسن گلزاری: مطلقا

وکیل مدافع: منظورم اینکه تومی گویی در بند یک بودی، در حالیکه بند یک کاملا تخلیه شده بوده است.

حسن گلزاری: من مطلقا نیازی به تغییر حرف هام ندارم. من هشت سال زندگی ام را دادم. فکرش را هم نمی کردم که بعد از سی و سه (۳۳) سال، ممکنه کسی بیاد این سؤال هارا از من بکند، من تاریخ را یکی و دو روز، پائین و بالا بکنم. و او دنبال تناقض بگردد. من تاریخ نگار که نیستم.

در واقع وکیل مدافع حمید نوری به شیوه همیشه ی گی اش دنبال تناقض از حرف های شاکی می گشت! در برابر پاسخ محکم "حسن" گفت: خوب ول کنیم اینها را حالا برویم به قسمت بعدی و میرسیم به ده مرداد. ما راجع به جزئیات صحبت می کنیم و من این جزئیات را مطرح خواهم کرد. من باید یک سری چیزها را درباره این تاریخ دهم (۱۰) مرداد متوجه گردم و بفهمم!

این تاریخ دهم (۱۰) مرداد است که تو را پیش "هیئت مرگ" می برند. من یادداشت کردم و تو گفتی دقیقا درباره خود روز مطمئن نیستی. بالا و پائین

دارد. حالا یک روز بعد است یایک روز قبل! وقتی پلیس از تو بازجویی کرد، آنجا هم درباره این تاریخ، نام مطمئن بودی؟

حسن گلزاری: یادم نمی آید، چه جوری به آنها جواب دادم. من می خواستم، هم آنجا و هم اینجا، حقیقت را بگویم. من راجع به خون های ریخته شده، نه راجع به تفریحاتم حرف زدم!
وکیل مدافع: جوابت را دادی و گفתי که دقیق نمی دانی. اجازه بده الان باید آن قسمتی که تناقض دارد با اجازه رئیس دادگاه بخوانم. صفحه ۱۲۲، بند سه از بالا، باز پرس شماره یک، پنج خط بعد از آن را باید بخوانم... :

رئیس دادگاه: لطفا بگویید چه چیزی اش تناقض دارد؟

وکیل مدافع: به رئیس دادگاه جواب می ده، درباره ده (۱۰) مرداد، رئیس دادگاه گفت: آنجا ده مرداد گفته و اینجا هم ده مرداد گفت. وکیل مدافع گفت: اکی پس فرقی نمیکنه! و رئیس اجازه ندادند که آن سؤال مطرح بشود!

وکیل مدافع: به هر حال اینگونه خواندید که اسامی را خواندند که آنها را از قسمت جهاد بردند.

حسن گلزاری: روبروی بند جهاد!

وکیل مدافع: کاملاً درست، روبروی بند جهاد است!

حسن گلزاری: شما الان اشتباه کردید دیگر، من هم ممکنه اشتباه بکنم!!
من الان به شما بگویم؛ دروغ می گویی! اشتباه کردید!

وکیل مدافع: تو اسم شخصی را به "مهران صمد زاده" را آوردید

حسن گلزاری: بله، من هفت (۷) سال با او بودم.

وکیل مدافع: بهر حال می خواهم گوش کنی، سؤال دو قسمت است. قسمت اول، من قسمتی از کتاب "ایرج مصداقی" را خواندم. حالا سؤال مطرح نشده است. در کتاب "تمشک های نا آرام" که "ایرج" نوشته، آمده است که "مهران" رانهم (۹) مرداد بردند! هر کدام تان یک جوری جداگانه توصیف می کنید، آیا جوابی دارید. لااقل درک من این است که اینها با هم فرق می کند؟

حسن گلزاری: من چیزی را که دیدم دارم می گویم.

وکیل مدافع: حالاً شمارا پیش این "هیئت" می برند و آنجا یک بحثی سر "فاتحی" می شود. تا آنجا که من می فهمم "فاتحی" دادیار کرج بوده است!

حسن گلزاری: کاملاً درست است!

وکیل مدافع: ببینید این هم همین‌ه من سعی می کنم که این را دریابم. چون "ایرج" هم این را در کتابش نوشته است و در پروتکل الحاقی شماره دو آمده و ایشان او را "فاتح" نام نمی برد بلکه "فاتحی" می گوید و جزء امنیت شهر کرج بوده است!

حسن گلزاری: من هم "فاتحی" گفتم نه "فاتح" یاد کردم. من سال های سال توسط "فاتحی" شکنجه شدم. مگر می شود که فراموشش کنم!!

وکیل مدافع: بعد که آن مصاحبه را نگاه کردی گفتید: پنج و شش تا ملا بوده بعد می گویند: هفت و هشت تا بوده... بعد اسم این ملاها را شما بردید. حالا سئوالم این است که، شما اینهار از کجا می شناختید؟ به زعم من اینگونه می آید، شما که وارد می شوید، ایشان را می شناسید. از کجا اینها را می شناسید؟!

حسن گلزاری: کاملاً می شناسم. بگذار به شما بگویم از کجا می شناسم: شخص "ابراهیم رئیسی" که الان رئیس جمهور مملکت است، دادستان کرج بود. حکم دوازده (۱۲) سال زندان من را "رئیسی" داد. بارها، بارها به داخل بند می آمد و من او را می شناسم. من او را سال ۱۳۵۹ می شناسم. من در آن سال یکماه دستگیر شده بودم و "ابراهیم رئیسی" را از همان زمان می شناسم! الان ممکنه شما بگویند، چرا آن یکماه را نگفته بودی، خیلی چیزهای دیگر است که شما نپرسیدی و من هم نگفتم! بعد سال شصت (۶۰) که تازه من دستگیر شده بودم و در قزل الحصار "ابراهیم رئیسی"، "نیری" بوده با "پور محمدی"، اینها سه تایی به بند ما آمدند. لطفاً بنویسید - (ابراهیم رئیسی - نیری - پور محمدی) بعد نگویند که من حرفم را عوض کردم. می آمدند به داخل بند ما که سی (۳۰) نفر ما را انداخته بودند، توی یک جای دو متری! که همین "نیری" وقتی از جلوی سلول های ما رد می شد می گفت: همه تون عین میمون های داخل قفس می مانید! بعد همین آقای "مقتدایی" بود. من "اشراقی" را ندیده بودم. "مقتدایی" بود با "شوشتری" و "ابراهیم رئیسی"، "فاتحی" نه "فاتح"، دوباره ما را انداخته بودند درون سلولی دو متر در سه متر که یک سال باید اینجوری می نشستیم و نمی گذاشتند که تکان بخوریم. یک دقیقه صبح باید دستشویی

برویم ویک دقیقه ظهور ویک دقیقه شب. اینها آنجا می آمدند و به ما سر می زدند! اینها دربند های کرج در زندان قزل الحصار بود.

وکیل مدافع: خوب حالا شما برای من تعریف کردید که اینها راجه جوری دیدی، چه جوری در ارتباط افتادید و از چه حساب می شناسید یا نمی شناسید!

حسن گلزاری: خوب کجای صحبت قبلی من ایراد دارد؟

وکیل مدافع: من جلوتر می روم و فقط یک سؤال نهایی از شما دارم. چون می خواهم بفهمم، متوجه اید! اگر بخوام صادقانه خدمت تان بگویم؛ من را راستش یک جوری گیج ام کرد. بگذار ببینم، می توانم به نحوی آنرا سر هم اش بکنم!

حسن گلزاری: بفرمایید!

وکیل مدافع: در دادگاه روز دوشنبه شما گفتید: این "شوشتری" است که در توی دادگاه بلند می شود و می آید و کاغذ دستتان می دهد و می گوید که بنویسید: "مجاهدین" را محکوم می کنید.

حسن گلزاری: نه، من آنجا اشتباه کردم و بعدش گفتم.

وکیل مدافع: نه شما گفتید ولی من مطمئن نیستم که قضیه را خوب فهمیدم. به همین خاطر می پرسم. حالا بعدا توضیح دادید که "اشراقی" بود.

حسن گلزاری: "شوشتری" در آن "هئیت مرگ" بود ولی اشراقی آمد من را زد.

وکیل مدافع: آره شما این را اصلاح کردید و این خیلی روشن است. بعد وکیل مشاور شما یک سئوالی برای شما طرح کرد و پرسید: آیا در خاطرتان هست که به پلیس مطلب دیگری در همین مورد، به نحوه دیگری گفته بودید؟ آن موقع شما به پلیس بحث "شوشتری" را کرده بودید!

حسن گلزاری: نه. لطفا یک لحظه اجازه بدهید. من هم به پلیس و هم به "شادی امین" اینها که آن نوار را از من پُر کردند، گفتم: "اشراقی" من را زده ولی روز دوشنبه من اشتباهی گفتم: که "شوشتری" من را زده، همین!

وکیل مدافع: نه، من اینجوری درک می کنم که به پلیس هم شما نگفتید که "اشراقی" شما را زده بلکه گفتید که "شوشتری" شما را زده است!

حسن گلزاری: نه ، گفتم "اشراقی"!!

وکیل مدافع: من میخوامم با اجازه دادگاه این را بخوانم، چون یک تمایزی آن تو هست تا ببینم جور در می آید یا نه! وکیل تان اشاره کرده، صفحه ۱۲۱، بندهفتم از پائین است. با اجازه رئیس دادگاه می خواهم بخوانم:

رئیس دادگاه: چون ما می بینیم که با آنچه به وکیل گفته تمایز دارد به همین خاطر به ایشان اجازه می دهیم که آن را بخواند!

وکیل مدافع: بعد گفتید: دادستان تهران که اسمش "شوشتری" است بلند شد و به طرف من آمد، به من یک کاغذی داد. بعد به من گفت: بنویس آن چیزی را که گفتی. بنویس: "منافقین"، بعد گفت: که بنویس محکوم می کنید "منافقین" را و بعد هم زمان بنویس که قبول می کنید جمهوری اسلامی را. بعد من گفتم: من نمی نویسم. بعد او شروع کرد قلم را در دستم فشار دادن. بعد گفت که باید بنویسی! بعد سی یا چهل ثانیه من را لگد زد. بعد اینجا شما خیلی سریع، روشن و واضح گفتید: که این "شوشتری" است که می آید شما را میزند. به این حساب به پلیس هم همین را گفتید!

حسن گلزاری: من اگر به پلیس هم همین را گفتم: اشتباه کردم و الان دارم اصلاح می کنم. ولی "اشراقی" بود و من قشنگ یادم است. "اشراقی" چون لباس شخصی تن اش بود و من حسابی یادم است. ولی شما لطفا نوار صوتی من در پلیس را گوش کنید. ممکن است در نوشتن اشتباه شده است.

وکیل مدافع: اکی . من همین جا می ایستم! مرسی!!

حسن گلزاری: آن نوار صوتی را لطفا یک بار دیگر گوش کنید، شاید در نوشتن اشتباه شده است!

رئیس دادگاه: خیلی ممنون. ببینم از طرفین قضیه کسی سئوالی دارد؟ آقای بنک هسلبری از شما سئوال دارد؟

وکلای مدافع سئوالاتی بیشتری دارند؟ نه ندارند. خوب کلام را می دهیم به دست بنک هسلبری

وکیل مشاور: من یک سئوال دارم در مورد همان تمی که الان تمام کردیم.

حسن گلزاری: بفرمائید!

وکیل مشاور: در مورد اینکه به پلیس چی ها گفتید! دادستان تهران آن موقع کی بود؟

حسن گلزاری: چه زمانی؟

وکیل مشاور: شما اینجوری گفتید که "شوشتری" نبود که شما را زد در ارتباط با کمیته و این جور چیزی ها

حسن گلزاری: بله درسته!

وکیل مشاور: شما می گوئید که "اشرافی" بود که منو زد!

حسن گلزاری: بله ، دقیقا !

وکیل مشاور: می خواهم بدانم داستان تهران کی بود، چون ظاهرا نوشسته شده که "شوشتری" بوده است !

حسن گلزاری: من واقعا این را نمی دانم! اگر هم قبلا چیزی گفتم . حدسم ایست. چون این دو اسم، اولش "ش" دارد، من همیشه این دو را اشتباه می گیرم . ولی من فکر می کنم که "اشراقی" دادستان بود!

وکیل مشاور: دادستان بود دیگه ؟

حسن گلزاری : حدس می زنم و مطمئن نیستم!

بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم بر آنم:

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه‌ی ایرانیان خفته در خاوران‌های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه‌ی اروپا که نماینده‌اش در جریان مضحک‌هی نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی بر تخت قوه‌ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده‌اند.

باری کارما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه‌ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

بیست و ششمین جلسه دادگاه حمید نوری با جملاتی رئیس دادگاه : خوب آقای حسن گلزاری شهادت و بازجویی از شما تمام می شود و ما این لینک رامی بندیم . دادگاه از شما تشکر جمعیتی از شما دارد. بخاطر اینکه این

دو روز را وقتتان را در اختیار ما گذاشتید و شهادت تانرا به اینجا دادید و برای شما روز خوبی در تورنتوی کانادا آرزو داریم .

حسن گلزاری : من هم عمیقا از همه شما ها تشکر می کنم، بخاطر این پروسه این دادگاه شما، جدا از اینکه نتیجه دادگاه چه باشد که امیدوارم که "عدالت" باشد که این پروسه بسیار عادلانه بوده است و عمیقا از همه تان متشکرم .

رئیس دادگاه : ما هم به خاطر گفته های شما ، تشکر می کنیم و دیگر پرسشی نیست و نقطه پایان کار را می گذاریم .

بیست و هفتمین جلسه دادگاه در صبح روز پنجشنبه با آقای مجید جمشیدیت زندانی سیاسی سابق، امروز ساکن کانادا است، در دادگاه است که هم حاضر می گردد و روز پنجشنبه هفتم اکتبر با حضور در دادگاه، اظهارات خود را بیان می دارد.

تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکهلم :

<https://drive.google.com/drive/folders/1l-DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>